عنوان

**امکان و وقوع استعمال لفظ در اکثر از معنا**

استاد راهنما

**استاد سجادی**

پژوهشگر

**احمداحمدی**

مقطع تحصیلی

**پایه پنجم**

درس پژوهشی

**اصول فقه**

مرکز آموزشی

**مدرسه علمیه علوی**

سال تحصیلی

**98-99**

****

**تقدیم و تشکر:**

تقدیم به روح پر فتوح مجاهد فی سبیل الله سردار دل ها شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی که با خون پاکش انسان گونه زیستن را به جهانیان آموخت.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ‏ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى‏ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ( الاحزاب / 23)

از ميان مؤمنان مردانى هستند كه آنچه را با خداوند پيمان بسته بودند صادقانه وفا كردند (و خود را آماده‏ى جهاد نمودند)، برخى از آنان پيمانشان را عمل كردند (و به شهادت رسيدند) و بعضى ديگر در انتظار (شهادت) هستند، و هرگز (عقيده و پيمان خود را) تغيير ندادند.

# چکیده

 علم اصول بعنوان یکی از علوم لازم برای استنباط احکام شرعیه فرعیه از ادله شرعیه تفصیلیه نقشی واضح و اهمیتی بسیار در منظومه علوم دینیه دارد و آموختن آن بر طلاب علوم دینیه لازم می باشد. در پژوهش حاضر در ابتداء امر به تبیین تعریف علم اصول و توضیح این مطلب که علم اصول بیانگر قواعدی است که نتیجه آن ها در مسیر استنباط حکم شرعی فرعی حاصل می شود پرداخته ایم و در ادامه به بحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد که از جمله مسائل مربوط به مباحث الفاظ در علم اصول می باشد و عنوان پژوهش حاضر را به خود اختصاص داده است را مطرح نموده ایم. علماء علم اصول نظرات مختلفی در این باره دارند که مشهور ترین آن ها قول به جواز مطلقا و عدم جواز مطلقا می باشد (در بین علماء برخی قائل به تفصیل هستند.). در بحث از جواز و عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نظراتی متفاوت و بعضا معارض وجود دارد که منشاء آن ها به زاویه دید علماء نسبت به رابطه لفظ و معنا بر می گردد و برای طرح آن ها دو فصل، تحت عنوان قائلین به جواز و قائلین به عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد تشکیل داده و ذیل آن قائل، قول و دلیل ایشان را مطرح کرده ایم و در بررسی نهایی به این نتیجه دست یافته ایم که دلیل قائلین به عدم جواز مورد پذیرش بوده و استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد صحیح نیست و عقلا مردود است.

کلید واژه: اصول - تعریف اصول - استعمال لفظ در اکثر از معنا - اقوال - ادله

**فهرست**

[مقدّمه 1](#_Toc33626358)

[بخش اول: مفاهیم وکلیات 2](#_Toc33626359)

[فصل اول: تعریف علم اصول 2](#_Toc33626360)

[فصل دوم: تعریف مباحث الفاظ در علم اصول 5](#_Toc33626361)

[بخش دوم: استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد 6](#_Toc33626362)

[فصل اول: تعریف مبحث 6](#_Toc33626363)

[فصل دوم: اقوال و ادله 7](#_Toc33626364)

[‌گفتار اول: قائلین به جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد 7](#_Toc33626365)

[گفتار دوم: قائلین به جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد 11](#_Toc33626366)

[نتیجه 14](#_Toc33626367)

[منابع 15](#_Toc33626368)

# مقدّمه

 از دیر باز یکی از علوم مورد توجه علماء دین علم اصول بوده که دیرینه ای روشن و تاریخچه ای پر محتوا دارد. زیرا علم اصول از جمله علومی است که از مقدمات اجتهاد بوده و فراگیری آن بر طلاب علوم دینیه لازم می باشد و بدون بکار بردن مباحث آن نمی توان به استنباط احکام شرعی دست یافت. این علم مجوعه ای از قواعد و قوانینی را به محصل می آموزد که در طریق استنباط احکام شرعیه فرعیه مجتهد را یاری می دهد.

 در فصل بندی کتب اصولی یک از فصل هایی که مورد توجه اصولیون بوده و نظرات مختلفی در مباحث گوناگون آن مشاهده می شود فصل مباحث الفاظ می باشد. این دسته از مباحث اصولی حول احکامی که در مورد الفاظ شارع اجراء می شود بحث می کند و به محصل می آموزد که احوال الفاظ در عبارات شارع به چه نحو است و در هر وجهی از وجوه چه شیوه ای باید اتخاذ شود که البته بحث های اصولی حول الفاظ کلی بوده و با بحث ها موجود در کتب لغت و ادبیات متفاوت است زیرا در علم اصول بدنبال قاعده کلی هستیم. یکی از مباحث بخش الفاظ بحث «استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد» می باشد. در عبارات شارع الفاظی وجود دارد که از سوی عرف در بیش از یک معنا بکار برده شده اند البته در استعمال های مختلف نه در استعمال واحد، لکن مسأله اینست که آیا ممکن است شارع با بکار بردن یک چنین لفظی بیش از یک معنای آنرا قصد کرده باشد یا همواره چنین الفاظی در مورد یکی از معانی خود استعمال شده اند؟ ویا دقیق تر اینکه آیا اصلا امکان استعمال یک لفظ در بیشتر از یک معنا در استعمال واحد ممکن است یا خیر؟

 در بررسی بحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد اگر قائل به جواز این استعمال باشیم آنوقت حیطه شمولیت حکم شارع توسعه پیدا می کند و مصادیق بیشتری را شامل می شود زیرا مدلول لفظ توسعه پیدا کرده است و بر مکلفین واجب است که حکم مولی را امتثال کنند (که البته این لزوم امتثال در مورد واجبات و محرمات وجوب دارد نه غیر آن) ولی اگر قائل به امکان استعمال لفظ در اکثر از یک معنای واحد نباشیم حیطه شمولیت حکم شارع موضوع واحدی را در بر میگیرد که قرائن آنرا از بین معانی مختلف (اعم از حقیقی و مجازی) برای ما تعیین می کند. از این مطلب دانسته می شود که بحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد که در کتب اصولی مطرح می شود چه جایگاهی داشته و کدام بخش از مراحل استنباط حکم شرعی را تحت پوشش قرار می دهد.

# بخش اول: مفاهیم وکلیات

 کسب آگاهی نسبت به مفاهیم وکلیات یک مبحث اولین مرحله در طرح بحث یک مقاله است. آگاهی از اصطلاحات مربوط به یک مسئله به مخاطب کمک میکند در طول طرح مباحث اصلی، فهم مسئله برای او آسان شود و به جای درگیر شدن با معنای اصطلاحات به فکر کردن در مباحث اصلی بپردازد لذا برای رعایت اصول مقاله نویسی اولین بخش از مقاله را به این مسئله اختصاص داده ایم.

## فصل اول: تعریف علم اصول

 در گذشته رائج بوده است که پیش از شروع هر علمی مباحثی تحت عنوان رئوس ثمانیه (سرفصل های هشتگانه) را مطرح می کرده اند که یک از سرفصل های آن بحث تعریف علم بوده که با بدست آمدن آن عناوین دیگری مثل موضوع، غایت و هدف علم نیز تبیین می شده است.

دربین علماء صاحب نظر در علم اصول بحث هایی در مورد تعریف صحیح علم اصول صورت گرفته و اشکال و پاسخ هایی مطرح شده است که در نوشته حاضر مجال بیان تفصیلی آن ها وجود ندارد لذا بحث را با بیان تعریف منتخب پیش می بریم.

 بنابر تعریفی که حضرت آیت الله سبحانی در کتاب «الموجز فی اصول الفقه» بیان فرموده اند کلمه اصول فقه از دو بخش اصول و فقه تشکیل شده است که نشان می دهد علم اصول از مجموعه قواعد و اصولی بحث می کند که مرتبط با علم فقه می باشد پس در ابتداء به تعریف علم فقه پرداخته و سپس علم اصول را تعریف می کنیم. بنابر تعریف معروفی که از علم فقه وجود دارد علم فقه عبارت است از: علم به احکام شرعیه فرعیه از طریق ادله تفصیلیه. در تعریف مذکور بواسطه قید «شرعیه» احکام عقلی خارج می شوند و بواسطه قید «فرعیه» احکام اعتقادی و مسائل اصولی (مسائل علم اصول از قوانین کلی بحث می کنند نه از مسائل جزئی الا آنچه که گریزی جز طرح آن نیست مثل بحث ماده امر) خارج می شوند و بواسطه قید «ادله تفصیلیه» علم مقلد به احکام شرعی فرعی از ظریق تقلید خارج می شود زیرا مقلد اگر چه علم به احکام فرعی دارد لکن علم او از طریق ادله تفصیلیه نیست بلکه از طریق حجیت رأی مجتهد برای اوست که دلیل غیر تفصیلی می باشد ولی مجتهد کسی است که از طریق ادله تفصیلیه به احکام شرعی فرعی علم پیدا می کند

 پس از بیان تعریف علم فقه شایسته است علم اصول را تعریف کنیم: علم اصول عبارت است از مجوعه قواعدی که مجتهد با بکارگیری آن ها از طریق ادله تفصیلیه به احکام شرعیه فرعیه دست پیدا میکند. بنابراین علم اصول از مبادی علم فقه بوده و بیانگر کیفیت اقامه استدلال بر حکم شرعی می باشد. (سبحانى تبريزى، جعفر، الموجز في أصول الفقه - قم، چاپ: چهاردهم، 1387 ش.)

اما برای دقت بیشتر بیان شهید صدر در مورد تعریف علم اصول را نیز مورد طرح و توضیح قرار می دهیم.

در نظر شهید صدر تعریف علم اصول عبارت است از: علم به عناصر مشترکه در عملیات استنباط حکم شرعی. شهید صدر پس از ارائه تعریف برای اینکه فهم عمیق تری برای آموزنده حاصل شود به توضیح بیشتر پرداخته است که از این قرار است:

 برای فهم عمیق تعریف مذکور ابتداء لازم است که بدانیم مقصود از عناصر مشترکه در عملیات استنباط حکم شرعی چیست. برای این امر چند مثال ابتدائی از عملیات استنباط حکم شرعی در غالب های کوتاه و مختصر مطرح می کنیم تا از طریق آموختن این مثال ها و مقارنتی که بین آن ها وجود دارد بحث عناصر مشترک در عملیات استنباط روشن شود.

فرض کنید یک فقیه با سوالاتی اینچنین رو به رو شود:

1. آیا بر روزه دار حرام است که سر خود را در آب فرو ببرد؟
2. آیا پرداخت خمس بر کسی که مالی را از پدرش به ارث برده واجب است؟

وقتی فقیه می خواهد به این سوالات پاسخ دهد در پاسخ سوال اول جواب می دهد «بله» بر روزه دار حرام است که سر خود را در آب فرو ببرد. عملیات استنباط این حکم به این شرح می باشد:

روایت یعقوب ابن شعیب از امام صادق علیه السلام دلالت می کند بر حرمت فرو بردن سر در آب بر روزه دار زیرا متن روایت عبارت است از: لا يرتمس المحرم في الماء و لا الصائم‏[[1]](#footnote-1). این عبارت در عرف عام دلالت بر حرمت فرو بردن سر در آب حین روزه می کند و راوی روایت یعنی یعقوب ابن شعیب ثقه بوده و ثقه اگر چه که گاهی خطا می کند یا روایت شاذ و نادری را بیان می کند ولی شارع امر کرده است به عدم متهم ساختن شخص ثقه به کذب و خطا و قول او را حجت دانسته است و نتیجه استنباط اینست که فروبردن سر در آب بر روزه دار حرام است.

اما سوال دوم، وقتی فقیه می خواهد به این سوال پاسخ دهد جوابش منفی است. زیرا بنابر آنچه از روایت علی ابن مهزیار[[2]](#footnote-2) فهمیده می شود شارع به پرداخت خمس مالی که بعنوان ارث از پدر به پسر می رسد حکم نکرده است. راوی این روایت ثقه است و خبر شخص ثقه حجت است و نتیجه حاصل شده اینست که پرداخت خمس مالی که از پدر به ارث رسیده است واجب نیست.

با ملاحظه روند پاسخ های سوالات می یابیم که احکامی که فقیه آن ها را استنباط می کند از ابواب مختلفی بوده و همچنین ادله ای (روایات) که فقیه به آن ها استناد می کند نیز مختلف هستند و نسبت به حکم مسأله اول به روایت یعقوب ابن شعیب استناد شده است و نسبت به حکم مسأله دوم به روایت علی ابن مهزیار و هر یک از این دو روایت متن و ترکیب لفظی مخصوص به خود را دارند که لازم است به دقت بررسی شود و معنای آن روشن گردد اما در مقابل این تنوع، عناصر مشترکی نیز وجود دارند که فقیه آن ها را در عملیات استنباط داخل کرده است که از جمله آن ها رجوع به عرف عام برای فهم کلام صادر از معصوم علیه السلام می باشد که از آن به «حجیت ظهور» تعبیر می شود پس «حجیت ظهور» عنصر مشترکی است در عملیات استنباط حکم شرعی بکار گرفته می شود و هم چنین عنصر مشترک دیگری به نام «حجیت خبر ثقه» نیز وجود دارد که در فرآیند استنباط به آن تمسک شده است.

با توجه به آنچه بیان شد نتیجه می گیریم که عملیات استنباط شامل برخی عناصر مشترک می باشد همانطور که شامل عناصر خاص نیز می باشد. در نهایت عناصر مشترک را به قواعد عامه ای تعریف می کنیم که در عملیات استنباط احکام متعددی در ابواب مختلف، مدخلیت دارند اما عناصر خاصه در هر مسأله نسبت به مسأله دیگری متفاوت بوده و تغییر می کند و خصوص یک باب صادر شده است زیرا قابلیت اینرا ندارند که در عملیات استنباط حکم دیگری به کار گرفته شوند. مثلا روایت یعقوب ابن شعیب عنصر خاصی است که تنها در عملیات استنباط حرمت فرو بردن سر در آب حین روزه کاربرد دارد و در استنباط حکم عدم تعلق خمس به مالی که از پدر به ارث رسیده است بکار برده نمی شود بلکه این مسأله نیز روایت مخصوص به خود را دارد.

در علم اصول آنچه تدریس می شود مربوط به عناصر مشترکه است و در علم فقه آنچه تدریس می شود مربوط به عناصر خاصه است. (صدر، محمد باقر، دروس في علم الأصول ( طبع انتشارات اسلامى ) - قم، چاپ: پنجم، 1418 ق.)

 در نهایت نتیجه ای که حاصل می شود اینست که علم اصول در بردارنده اصول و قواعدی است که بعنوان عنصر مشترک استدلال های فقهی بکار برده می شوند که نیتجه این استدلال ها استنباط احکام شرعیه فرعیه از ادله تنفیلیه است.

## فصل دوم: تعریف مباحث الفاظ در علم اصول

 در بررسی فضاء کلی مباحث الفاظ دانسته می شود که این مباحث در مورد هیئت های مربوط به کلام که در مورد آن ها شک و نزاع بوجود آمده است مطرح می شود جدای از اینکه این هیئت ها، هیئت مفرده باشند مثل هیئت مشتق، امر یا نهی یا هیئت جمله ها مثل مفاهیم و مانند آن. اما در مورد بحث از مواد الفاظ مخصوص و بیان وضعیت و ظهور آن ها – در حالیکه این موارد صغریات اصاله الظهور در تشکیل می دهند- باید گفت بدست آوردن و ضبط یک قاعده کلی ممکن نمی باشد. به همین خاطر از این موارد در علم اصول بحث نمی شود (زیرا علم اصول از قواعد کلی بحث می کند) و کتاب های معجم لغات و مانند آن ها متکفل طرح و بررسی این موارد هستند. (مظفر، محمد رضا، أصول الفقه ( طبع انتشارات اسلامى ) - قم، چاپ: پنجم، 1430 ق.)

در یک عبارت مختصر می توان گفت مباحث الفاظ عبارتند از مسائلی که بحث از مدالیل الفاظ و ظواهری است که در طریق استنباط واقع می شوند. بعنوان مثال ظهور صیغه امر در وجوب یا استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد از جمله مسائل مبحث الفاظ می باشد. (سبحانى تبريزى، جعفر، الموجز في أصول الفقه - قم، چاپ: چهاردهم، 1387 ش.)

# بخش دوم: استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد

 مبحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در مورد الفاظی است که وجود بیش از یک معنا در مورد آن ها ثابت شده باشد. بنابراین این مبحث شامل همه مباحث مربوط به الفاظ نبوده و گستره محدودی را دربر می گیرد. (سبحانى تبريزى، جعفر، الموجز في أصول الفقه - قم، چاپ: چهاردهم، 1387 ش.)

## فصل اول: تعریف مبحث

 الفاظی که برای معانی مخصوص استعمال شده اند از دو حال خارج نیستند. یا لفظ تنها در یک معنا استعمال شده است و در صورت استعمال هم بر تنها بر همان معنا دلالت می کند و یا یک لفظ در بیش از یک معنا استعمال شده است (چه اینکه هر دو استعمال حقیقی بوده باشند و چه اینکه یکی حقیقی و دیگری مجازی باشد و همچنین چه اینکه هر دو استمال مجازی بوده باشند). آنچه مورد بحث ماست مورد دوم است و در واقع بحث ما مختص به لفظ مشترک نبوده و الفاظ دیگری را نیز شامل می شود. (مظفر، محمد رضا، أصول الفقه ( طبع انتشارات اسلامى ) - قم، چاپ: پنجم، 1430 ق.)

 درمورد جواز استعمال لفظ در یکی از معانی آن با وجود قرینه ای که تعیین کند کدام معنا مورد نظر متکلم است شکی نسبت به صحت آن نیست و همه علماء قائل بر جواز چنین استعمالی هستند. همچنین در صورت عدم وجود قرینه نیز لفظ مجمل بوده و هیچ دلالتی بر هیچ یک از معانی آن وجود ندارد و کنار گذاشته می شود و از محل بحث خارج است زیرا ما از لفظی بحث می کنیم که دلالت بر معنا داشته باشد. در مورد جواز استعمال لفظ مشترک در همه معانی موجود برای آن به این معنا که این لفظ در مجموع این معانی استعمال شده است (استعمال در مورد معانی مسمی به لفظ) نیز بحثی نیست مثل اینکه گفته شود لفظ «عین» برای این معانی که عبارت از هفتاد معنا هستند استعمال شده است و نهایت مسأله ای که پیش می آید اینست که این استعمال مجازی بوده و نیاز به قرینه دارد زیرا در اینصورت لفظ مشترک در غیر معنای موضوع له استعمال شده است. در تقریر محل نزاع باید گفت آنچه که مورد بحث است و اختلاف نظر در مورد آن وجود دارد، جواز یا عدم جواز اراده بیش از یک معنا از یک لفظ در استعمال واحد است به این نحو که با یک بار استعمال لفظ حداقل دو معنای آن بصورت مستقل لحاظ شده باشد و لفظ به نحو مستقل بر هر معنا دلالت داشته باشد. در این باره اقوال و نظرات متفاوتی بین علماء وجود دارد که در جای خودش به آن ها رسیدگی خواهیم کرد. (مظفر، محمد رضا، أصول الفقه ( طبع انتشارات اسلامى ) - قم، چاپ: پنجم، 1430 ق.) . بطور مثال هنگامیکه گفته می شود «اشتریتُ العینَ» در آن واحد هم معنای طلا لحاظ شده باشد و هم معنای نقره. (سبحانى تبريزى، جعفر، الموجز في أصول الفقه - قم، چاپ: چهاردهم، 1387 ش.)

## فصل دوم: اقوال و ادله

 در بین علماء علم اصول اقوال متفاوتی در مورد استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد وجود دارد که هر یک بر مبنای ادله مربوط قرار دارد. مجموعه اقوال در مورد جواز و عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا بوده و برخی نیز قائل به تفصیل شده اند. اما عمده علماء یا نظر به جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد دارند و یا نظر به عدم جواز لذا اقوال علماء و ادله ایشان در این باره را مطرح کرده و در نهایت از مجموعه آن ها نیتیجه خواهیم گرفت.

### ‌گفتار اول: قائلین به جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد

**صاحب کفایه (آخوند خراسانی):**

**قول:**

 اقوالى در اين بابت گفته شده است اظهر اقوال اينست استعمال لفظ واحد در بیشتر از يك معنا عقلا و ثبوتا جايز نيست. (آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، كفاية الأصول ( طبع آل البيت ) - قم، چاپ: اول، 1409 ق)

**دلیل:**

 حقيقت استعمال لفظ در معنای موضوع له تنها قرار دادن لفظ بعنوان یک علامت براى اراده معنا نيست زیرا اگر لفظ علامت براى معنا باشد می توان گفت ممكن است يك شئ علامت برای چند چيز باشد بلكه لفظ بعنوان ظاهر و صورت و عنوان براى معناست بلكه نفسِ صورتِ معناست (یعنی لفظ یک جزء جدای از معنا نیست بلکه جزئی از خود معناست) زیرا لفظ يك صورت دارد و يك معنا و خود معنا هم يك صورت و ظاهر دارد و يك معنا و لفظ براى معنا بمنزله صورت معناست و وقتى لفظى را بکار می بریم مثل اينست كه معنا را بکار ببریم و به مخاطب القاء کنيم. (چون همانطور که گفتیم لفظ جزء معناست و استعمال کل استعمال جزء هم می باشد.) از اين جهت است كه حسن و قبح معنا به لفظ سرايت مى‏كند يعنى اگر معنا بد و قبيح باشد از لفظ آن نیز انسان احساس تنفر می کند مثل لفظ «يزيد» چون قبیح است طبیعت انسان از اسم و لفظ آن احساس تنفر مى‏ کند و لفظ «على» چون معنای آن خوب است از لفظ آن نیز انسان خوشش مى‏آيد. با توجه به تعريفی که ارائه شد این مطلب مخفى نيست و همچنین ممكن نيست كه برای لفظ در آن واحد دو معنا قرار بدهيم و آن را در دو معنا مستقلا استعمال کنیم. با در نظر گرفتن تعریف مذکور نتیجه ای که حاصل می شود چنین است که اگر از یک لفظ بیش از یک معنا اراده شود، اراده یک معنا با اراده معنای دیگر ضرورتا منافات دارد و همچنین لازم می آید که معنای دوم از طریق لفظی غیر از لفظ اول اراده شده باشد (در حالیکه لفظ دومی وجود ندارد که معنای دوم بوسیله آن اراده شده باشد) زیرا بنابر تعریف مذکور از لفظ، هر لفظی فانی در یک معنا می باشد مثل فناء ظاهر در صاحب ظاهر و عنوان در معنون. (که هیچگونه دوئیتی بین آن ها وجود ندارد و ظاهر فانی در صاحب ظاهر است مثل ظاهر انسان ها که چیزی جز خود انسان ها نیستند و عنوان نیز هیچ وجود استقلالی از خود ندارد بلکه به واسطه وجود معنون موجود است.) (آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، كفاية الأصول ( طبع آل البيت ) - قم، چاپ: اول، 1409 ق)

**علامه مظفر:**

**قول:**

قول حق نزد علامه مظفر عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد است که عبارت ایشان از این قرار است:

إنّما الحقّ عندنا عدم جواز مثل هذا الاستعمال. ( مظفر، محمد رضا، أصول الفقه ( طبع انتشارات اسلامى ) - قم، چاپ: پنجم، 1430 ق.)

**دلیل:**

 استعمال هر لفظی در معنایش بمعنای ایجاد آن معنا بواسطه لفظ است. منظور از این وجود، وجود حقیقی نیست بلکه وجود جعلی تنزیلی مد نظر می باشد زیرا وجود لفظ همان وجود تنزیل یافته معناست. وجود در مرحله اول حقیقتا و بالذات به لفظ نسبت داده می شود و در مرحله دوم تنزیلا و بالعرض به معنا نسبت داده می شود پس هنگامیکه متکلم لفظ را در مرحله استعمال یافت بمنزله اینست که معنا را یافته است و آنرا به مخاطب منتقل کرده است به همین دلیل لفظ نزد متکلم بعنوان وسیله و طریقی برای رسیدن به معنا لحاظ شده است و فانی در آن می باشد و آنچه که بالاصاله و مستقلا لحاظ شده است نفس معناست و این مانند تصویر در آینه است که وجود تصویر وابسته به وجود آینه است و وجود حقیقی برای آینه است و وجود اعتباری مربوط به تصویر است و بالعرض محقق شده است پس هنگامیکه بیننده به تصویر موجود در آینه نگاه می کند بوسیله آینه است که این تصویر را می بیند. پس در نتیجه آینه بمنزله لفظ بوده و برای لحاظ تصویر وجود پیدا کرده است و فانی در آن می باشد مثل فناء لفظ انسان در معنای آن که فناء عنوان است در معنون. بنابراین استعمال لفظ واحد ممکن نمی باشد مگر در معنای واحد و قطعا استعمال لفظ در دو معنای مستقل به این نحو که هر معنا مستقلا مراد از لفظ باشد، مستلزم آنست که هر معنا بالاصاله لحاظ شده باشد که در این صورت ما لفظ واحد را در آن واحد دو مرتبه لحاظ کرده ایم و این یعنی اجتماع دو لحاظ در آن واحد بوسیله ملحوظ واحد که ضرورتا محال است و محقق نمی شود زیرا شئ واحد در آن واحد تنها وجود واحد را قبول می کند.

برای تشریح مطلب می گوییم وقتی شما در آینه نگاه کنید در حالیکه تصویری تمام فضای آینه را فرا گرفته باشد در همین لحظه نمی توانید به تصویر دیگری نگاه کنید که آن هم تمام فضای این آینه را فرا گرفته باشد زیرا این مسأله امری محال است. مسأله استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نیز همین گونه است. وقتی یک معنا تمام فضای یک لفظ را احاطه می کند در همین لحظه معنای دیگری نمی تواند فضای لفظ را احاطه کند زیرا شئ واحد (لفظ) در آن واحد تنها وجود واحد (معنای واحد) را قبول می کند زیرا ظرفیت لفظ بیشتر از یک معنا نیست. (مظفر، محمد رضا، أصول الفقه ( طبع انتشارات اسلامى ) - قم، چاپ: پنجم، 1430 ق.)

**آیت الله میرزا هاشم آملی:**

**قول:**

 استعمال لفظ واحد در دو مفهوم متفاوت با دو لحاظ مستقل خالی از بُعد و منع نمی باشد. (آملى، ميرزا هاشم، تقريرات الأصول - تهران، چاپ: اول، 1405 ق.)

**دلیل:**

 وضع عبارت است از آینه قرار دادن لفظ برای معنا. استعمال لفظ در معنای آن و تصور معنا در ذهن سامع معنایش اینست که لفظ آینه و حاکی از معناست و از این حیث، لحاظ لفظ به نحو لحاظ آلی است نه استقلالی. از این مطلب دانسته می شود که استعمال لفظ در دو معنای مستقل در زمان واحد نیازمند دو لحاظ در همان زمان می باشد و این یعنی قرار دادن لفظ واحد بمنزله دو آینه بواسطه به سمت دو جهت و دو معنای متفاوت. این امر مستلزم اجتماع دو لحاظ در یک زمان و در یک واحد شخصی (که قابل صدق بر کثیرین نیست) می باشد که این مسأله امری باطل است. (آملى، ميرزا هاشم، تقريرات الأصول - تهران، چاپ: اول، 1405 ق.)

**آیت الله محمد مومن:**

 ایشان نیز مختار صاحب کفایه را پذیرفته اند و دلیلی که ایشان وارد کرده است را نیز دلیل بر مدعای خود قرار داده اند که بیان آن گذشت. عبارت کتاب اینچنین است:

 و الحقّ المنع عنه مطلقا عقلا كما هو مختار الكفاية...... لما أفاده في الكفاية؛ و حاصله: أنّ الاستعمال عند العرف إلقاء المعاني بالألفاظ بحيث لا يرى الألفاظ إلّا فانية في معناها، فاذا ألقى بجميع لفظ معنى فليس هنا شي‏ء يلقى به معنى آخر. (مومن قمى، محمد، تسديد الأصول - قم، چاپ: اول، 1419 ق.)

 دلیلی که قائلین به عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا عبارت است از: فناء لفظ در معناست که در تفسیر آن می توان گفت وجود حقیقی منتسب به معنا و وجود تنزیلی منتسب به لفظ است و در واقع هر لفظی وجود جز معنای خود ندارد و شئ واحد تنها وجود واحد را می پذیرد. لذا استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد مستلزم اجتماع بیش از یک وجود در وجود واحد است که امری محال است پس استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد عقلا محال است و امکان وقوعی ندارد.

### گفتار دوم: قائلین به جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد

**آیت الله خویی:**

**قول:**

 و الحق جواز ذلك. (خويى، ابوالقاسم، دراسات في علم الأصول - قم، چاپ: اول، 1419 ق.)

**دلیل:**

 در اکثر موارد برای استدلال بر عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد گفته می شود که حقیقت استعمال عبارت است از فناء لفظ در معنا لذا استعمال لفظ در بیش از یک معنا محال است. بنابر این نظر باید در هر استعمالی لفظ بعنوان وسیله و آلت، و معنا مستقل لحاظ شود مثل دیده شدن صورت در آینه (که آینه تنها یک وسیله و آلت برای دیده شدن صورت است.). لذا در بسیاری از موارد اتفاق می افتد که وقتی کسی با شخص دیگری که آگاه به زبان فارسی نیست به زبان فارسی صحبت می کند، این تکلم با شخصی که آگاه به زبان مورد مکالمه نیست ممکن نیست الا به این نحو که توجه روی معنا بوده باشد و خصوصیات لفظ مغفول بوده باشد. پس هنگامیکه معنا متعدد باشد راهی برای لحاظ لفظ با در نظر گرفتن دو معنا وجود ندارد به این صورت که لفظ تصویر و آلت برای دو معنا باشد. در اینصورت تعلق لفظ به دو معنا امری محال است. پس اگر استعمال عبارت از فناء لفظ در معنا باشد آنچه گفته شد (قول به عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد) تام بوده و مورد قبول است. اما اگر حقیقت استعمال ابراز معنا بوسیله لفظ باشد، معنا مستقلا لحاظ شده است. در این صورت نمی گوییم که لفظ دائما مستقل لحاظ شده است و فقط می گوییم که لازم نیست که در مقام استمال لفظ به عنوان آلت و وسیله لحاظ شود بلکه ممکن است مستقلا لحاظ شده باشد مثل استعمالاتی که در قصیده ها و خطبه ها وجود دارد (یعنی قائل به این باشیم که لفظ جدای از معنا که وجود مستقل دارد، خودش وجود مستقل داشته باشد و بتواند بدون توقف بر معنایش بکار برده شود). در چنین فرضی همانگونه که ممکن است که لفظ مبرز برای یک معنا قرار داده شود همچنین ممکن است که مبرز دو معنا نیز لحاظ شود و این امر مستلزم وجود مانع مذکور در قول سابق (وقوع محال) نیست. (خويى، ابوالقاسم، دراسات في علم الأصول - قم، چاپ: اول، 1419 ق.)

**آیت الله عبدالکریم حائری یزدی:**

**قول:**

 و الحق الجواز، بل لعله يعد في بعض الاوقات من محسنات الكلام.

قول حق در این مسأله جواز است بلکه استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد گاهی از عوامل زیبایی کلام نیز محسوب می شود. (حائرى يزدى، عبدالكريم، دررالفوائد ( طبع جديد ) - قم، چاپ: ششم، 1418 ق.)

**دلیل:**

 آنچه که لفظ برای آن وضع شده است ذوات معانی هستند با وضع های متعدد و در هر وضعی تقیید معنا به واحد بودن وجود ندارد (یعنی در وضع لفظ لحاظ اینکه از این لفظ تنها این معنا اراده شود نشده است.). همچنین از جانب واضع نیز منعی در این باره وجود ندارد. کما اینکه هر کس اگر خود را بجای واضع قرار دهد و یک لفظ را بعنوان اسم برای فرزندش جعل کند منعی از استعمال این لفظ در مورد غیر از فرزند او وجود نخواهد داشت. همچنین مانع عقلی نیز در این باره وجود ندارد پس مجوز برای استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد که در واقع وضع می باشد، موجود است و دلیلی برای منع نیز وجود ندارد. (بدلیل وجود مقتضی (وضع) و عدم مانع (مانع طبعی و عقلی)). (حائرى يزدى، عبدالكريم، دررالفوائد ( طبع جديد ) - قم، چاپ: ششم، 1418 ق.)

**آیت الله سبحانی:**

**قول:**

و الحق جوازه مطلقا. (سبحانى تبريزى، جعفر، الموجز في أصول الفقه - قم، چاپ: چهاردهم، 1387 ش.)

**دلیل:**

 أدلّ دليل على إمكان شئ وقوعه. بهترین دلیل بر امکان یک امر وقوع آنست. در کلمات ادباء نمونه هایی از این نوع استعمال وجود دارد کما اینکه شاعر در مدح نبی اکرم صلی الله علیه وآله و سلم می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| المرتمي في الدجى، و المبتلى بعمى‏ |  | و المشتكي ظمأ و المبتغي دينا |
| يأتون سدّته من كلّ ناحية |  | و يستفيدون من نعمائه عينا |

(سبحانى تبريزى، جعفر، الموجز في أصول الفقه - قم، چاپ: چهاردهم، 1387 ش.)

يعنى آنكه در تاريكى افتاده و آنكه به كورى مبتلا شده و كسى كه از تشنگى شكايت دارد و آنكه از او بدهي اش را طلب كرده‏اند از هر طرف به درب منزل پيامبر مى‏آيند و از نعمت وجود ايشان بهره مى‏برند. «ان المرتمى فى الدجى» كسى كه در تاريكى افتاده طالب نور و روشنايى است و «المبتلى بالعمى» و كسى كه به كورى گرفتار شده خواهان چشم بيناست‏ و «الانسان الظمآن» و انسان تشنه آب مى‏خواهد و «المبتغي دينا»‏ و شخص بدهكار طلا و پول مى‏خواهد. (عدالت، على، ترجمه و شرح فارسى الموجز في أصول الفقه - قم، چاپ: اول، 1385 ش.)

آیت الله سبحانی شعر مذکور را مصداق استعال لفظ در اکثر از معنای واحد دانسته اند و با معیار قرار دادن اینکه أدلّ دليل على إمكان شئ وقوعه، قائلند که مطلقا جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد وجود دارد.

با توجه به نظرات قائلین به جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا دانسته می شود دو دلیل برای این امر وجود دارد. یکی وقوع استمعال لفظ در اکثر از معنای واحد است که در نقد آن می گوییم که شعر مذکور و امثال آن از موضوع بحث ما خارج اند زیرا در شعر مذکور لفظ «عین» در هر یک معنای جامع بکار رفته است و از استعمال آن جمیع معانی مذکور لحاظ شده است که این از مصادیق استعمال در مسمی به «عین» است نه اینکه یک لفظ «عین» بکار برده شده باشد و هر یک از معانی مذکور مستقلا لحاظ شده باشند.

دلیل دوم اینکه لفظ علامت است برای معنا نه اینکه فانی در آن باشد مثل فناء عنوان در معنون و از ویژگی های علامت بودن اینست که می توان یک علامت را در مورد چند امر در آن واحد بکار برد. همچنین که علامت مستقل از ذوعلامت موجود است. در نقد دلیل مذکور می گوییم دلیل مذکور مخالف با غرض وضع است زیرا واضع لفظ را برای همین معنایی که با آن مواجه شده وضع کرده است. همچنین لفظ هیچ وجودی مستقل از معنا ندارد و به واسطه وجود معنا موجود است که اگر مخالف این امر صادق بود باید الفاظی وجود داشت که بدون معنا بوده و موجود باشند در حالیکه ما هیچ لفظ را نمی یابیم که چنین باشد.

# نتیجه

 پس از بررسی اقوالی که مطرح شد نتیجه ای که برای ممحقّق حاصل شد این است که مطابق با اراده واضع که جعل لفظ برای معنای آن می باشد، حین وضع همین لفظ را برای همین معنا قرار داده است و در صورت استمعال لفظ نیز همین معنای موضوع له به مخاطب منتقل می شود لذا باید برای اراده دو معنای مستقل دو لفظ مستقل را بکار برد. بعلاوه اینکه لفظ جدای از معنا هیچ وجودی ندارد و وابسته به معنا می باشد. اگر ممکن بود که یک لفظ در آن واحد برای دو معنا استعمال شود باید وضع یک لفظ برای دو معنا در آن واحد نیز ممکن می بود زیرا اگر لفظ واحد قابلیت انتقال دو معنا را داشت باید حین وضع نیز این قابلیت موجود باشد و بتوان یک لفظ را در آن واحد برای دو معنای مستقل وضع کرد حال اینکه چنین چیزی واقع نشده است. نتیجه ای که حاصل می شود اینست که لفظ تنها علامتی برای انتقال معنا به مخاطب نبوده بلکه فانی در آن می باشد مثل فناء عنوان در معنون.

# منابع

1. قرآن کریم.
2. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق.
3. حائرى يزدى، عبدالكريم، دررالفوائد ( طبع جديد ) - قم، چاپ: ششم، 1418 ق.)
4. آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، كفاية الأصول ( طبع آل البيت ) - قم، چاپ: اول، 1409 ق.
5. خويى، ابوالقاسم، دراسات في علم الأصول - قم، چاپ: اول، 1419 ق.
6. صدر، محمد باقر، دروس في علم الأصول ( طبع انتشارات اسلامى ) - قم، چاپ: پنجم، 1418 ق.
7. مظفر، محمد رضا، أصول الفقه ( طبع انتشارات اسلامى ) - قم، چاپ: پنجم، 1430 ق.
8. آملى، ميرزا هاشم، تقريرات الأصول - تهران، چاپ: اول، 1405 ق.
9. سبحانى تبريزى، جعفر، الموجز في أصول الفقه - قم، چاپ: چهاردهم، 1387 ش.
10. مومن قمى، محمد، تسديد الأصول - قم، چاپ: اول، 1419 ق.
1. . الوسائل/ ج 7/ ب 3/ من ابواب ما يمسك عنه الصائم [↑](#footnote-ref-1)
2. . الوسائل/ ج 6/ ب 8/ من ابواب ما يجب فيه الخمس. [↑](#footnote-ref-2)